

از بختین ابرو داشته قطره  
وان برف قطع قطع مگر بختین شدن  
گوئی شکست گریه جوخ مجوز جوخ  
بگفته است ای که تا خنجر از شمشیر  
اینگ ز فاشه پارسولمان آبر  
گیت مگر ز سر ما رنجور شده که برف  
در موم که از فز قاقم نرد در  
پر عسکرتیم شرمه در گور خاک  
زانی پس که آسمان درودوار  
برفش جوخ بقراط ایرون گور  
گاه از خلدل ابر توان دید  
بگد زلف و خنده قه قه بر زنده  
مانند گنجینه پر ویز ریخته است

بازان مقصد چو گسسته مهار  
کفرا افکنان ز سر در زیر بار  
وان پینه با هر طرف فاشه و تار  
از هر طرف بهیت چه یک لوار  
کز رخ زد کشته بقید هد ار  
در در زد کشته ز قاقم دشار  
نایب چو آشته نه بر نه چار  
اشکام جز کس بخیم و بیع تار  
نقش و نگار که در از لاله زار  
تا حوگر در از و نقش و نگار  
چون دور مهرشانی ز خلدل غار  
هر که ز ابر میگردد آن زار زار  
از رسم ساده هر طرف میبلوار